

بررسی تطبیقی بیوولف و شاهنامه از دیدگاه کهن الگوی سفر

داریوش حیاتی*

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۲۲

چکیده

در مقاله حاضر، سعی بر آن است تا ضمن معرفی خلاصه‌ای از اهمیت اسطوره و تبیین مفهوم آن، به رابطه آن با حماسه پرداخته شود و سپس دو حماسه بزرگ جهان، «شاهنامه» و «بیوولف» (Beowulf) که پس از «ایلیاد و ادیسه»، سومین حماسه بزرگ غرب باستان و تنها حماسه انگلیسی مربوط به انگلوساکسون‌ها است، از نظر کهن الگوی سفر، ویژگی‌های قهرمان حماسی، دین و نگاه به زن با یکدیگر مطابقت داده شوند؛ هرچند که دو اثر فوق هر کدام مربوط به یک قوم با هویت، فرهنگ، تاریخ و تمدنی متفاوت هستند و طبعاً باید تفاوت‌های آن‌ها نسبت به شباهت‌های آن‌ها چشمگیرتر باشد؛ اما بررسی این دو، به خصوص در زمینه ویژگی‌های قهرمان حماسی، کهن الگوی سفر و دیدگاه‌های دینی، نشانگر شباهت‌های بسیار زیاد است؛ با این وجود علاوه بر شباهت با یکدیگر در نگاه به زن، تفاوت‌های اندکی نیز دارند.

کلیدواژگان: اسطوره، حماسه، شاهنامه، بیوولف، نقد اسطوره‌ای و کهن الگوی سفر.

مقدمه

اسطوره‌شناسی، دانشی است که به بررسی روابط میان اساطیر که امروزه افسانه نیز نامیده می‌شوند و جایگاه آن‌ها در دنیای امروز می‌پردازد. اسطوره نماد زندگی دوران پیش از دانش بشر و بیانگر اعتقادات در روزگار باستان است. اساطیر روایاتی هستند که از طبیعت و ذهن جست‌وجوگر انسان بدوی ریشه گرفته‌اند، و معمولاً به بحث درباره آغاز و یا فرجام آفرینش می‌پردازد و بیانگر اشکال دگرگون‌شده آیین‌های باستانی هستند. تعیین زمان خاصی برای شکل‌گیری اسطوره‌ها مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا اسطوره‌ها زمان خاصی را منعکس نمی‌کنند و از طرفی اسطوره‌ها متعلق به یک زمان خاص نیستند، بلکه به دوره‌های مختلف تعلق دارند. بنابراین می‌توان گفت که آفریننده اسطوره‌ها گروه‌های ناشناخته‌ای از مردم اندیشمند بوده‌اند که در هزاره‌های پیش می‌زیسته‌اند.

این اسطوره‌ها در طی زمان تغییر و تحول یافته‌اند و همان‌گونه که فرهنگ‌ها با هم آمیخته می‌شوند، اسطوره‌ها نیز با هم می‌آمیزند و اسطوره‌های جدید را به وجود می‌آورند و تغییر زمان و مکان می‌دهند.

برای دستیابی به شناخت بهتر اساطیر، لازم است ابتدا اسطوره تعریف شود. از آنجا که یک تعریف مقبول همگان برای اسطوره وجود ندارد، در تعریف اسطوره بیش‌تر به بررسی دیدگاه‌ها پرداخته می‌شود. اما آنچه در این بررسی‌ها اهمیت دارد، وجوه اشتراک آن‌ها است. شاید هم معقول‌تر این باشد که به جای محدود کردن اسطوره در یک تعریف، روی وجوه اشتراک آن تأکید گردد؛ زیرا در غیر این صورت دستیابی به نتیجه امکان‌پذیر نیست.

واژه اسطوره در فرهنگ‌ها به معنی افسانه و قصه پریان آمده است که آن را برابر با واژه Myth در زبان‌های اروپایی پذیرفته‌اند. اسطوره همان واژه‌ای است که در زبان‌های غربی به دو شکل Story قصه، داستان، حکایت و History به معنی تاریخ دیده می‌شود. در زبان سنسکریت، واژه Sutra به معنی داستان است که بیش‌تر در نوشته‌های بودایی به کار رفته است. باید گفت اسطوره در زبان فارسی دری برابر واژه Myth در زبان‌های اروپایی پذیرفته شده است. در بیان مفهوم اسطوره در هر قوم، گفته شده که مقصود از

آن پدیده‌ها و حقایق تلخ و شیرین زندگی آن قوم است که با گذشت زمان در هاله‌ای از افسانه‌ها، داستان‌ها و خیال پردازی‌ها پنهان شده و با همان هاله‌های رنگین به دست ما رسیده است.

در اساطیر نیروهای ما فوق طبیعی در امور طبیعی و انسانی شرح و دخالت داده می‌شوند و بحث اسطوره بر چگونگی و چیستی بوجود آمدن پدیده‌ها، حتی خلقت جهان است. بنابراین می‌توان گفت که اسطوره واکنشی از ناتوانی انسان در مقابله با درماندگی‌ها وضعف‌های او در برآوردن آرزوها و ترس او از حوادث غیر مترقبه و حاصل تلاش وی در شناخت ناشناخته‌ها است. اساطیر به بیان اندیشه‌ها، حالات، باورها و شیوه‌های زندگی در اعصار پیش از تاریخ می‌پردازد. به گفته مهرداد بهار در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران»: «پژوهشگران، بررسی خود را در اطراف جنبه‌های گوناگون از زندگی و تفکر انسان باستانی بر پایه اساطیری قرار می‌دهند که تا پیش از استفاده از خط و نوشتن، سینه به سینه نقل می‌شده و پس از آغاز دوران خط و نوشتن به صورت مکتوب درآمد است. به سخن دیگر، انسان به محض آشنایی با خط و کتابت، دست به کار بزرگ زده و قصه‌ها، شعرها، سروده‌ها، افسانه‌ها، نیایش‌ها و آیین‌های دیرینه سرزمین خود را نوشته و نگهداری کرده است. در حال حاضر همین منابع مکتوب است که به عنوان تنها دستمایه برای شناخت فرهنگ‌های کهن به کار می‌آید و گوشه‌هایی از زندگی فرهنگی و اجتماعی انسان باستانی را که در ابهام است، بر انسان امروزی روشن می‌کند» (بهار: ۳۵).

همان‌گونه که ذکر شد، ارائه تعریفی کامل که دربرگیرنده همه ویژگی‌ها و مفاهیم اسطوره باشد، کاری دشوار است و بیم آن وجود دارد که به جای ارائه یک تعریف دقیق از اسطوره، تحریفی در ماهیت آن صورت گیرد. در بیان تعاریف اسطوره باید بسیار محتاط بود؛ زیرا در تعریف اسطوره بیش‌تر با دیدگاه‌ها و نظریات روبه‌رو هستیم تا تعریفی کامل که مورد قبول همگان باشد. بنابراین می‌توان گفت که هنوز تعریف مشخصی برای اسطوره وجود ندارد؛ اما برای روشن شدن مقصود، بهتر است به بررسی تعاریف مختلف پرداخته شود و ترکیبی از آن‌ها جهت فهم مشترکات تعاریف ارائه گردد؛ زیرا هر کس به اندازه فهم و وابستگی‌های اجتماعی خویش برای آن تعریفی نوشته است.

بحث و بررسی

هرچند به سختی می‌توان اسطوره را از حماسه جدا کرد؛ اما آن دو از هم جدا نیستند؛ چون در گذشته نیز از هم جدا نبوده‌اند. در واقع، اسطوره به مادری می‌ماند که حماسه از آن تولد می‌شود؛ اما اینکه اساطیر و حماسه‌ها از هم جدا نیستند، قانونی جهان شمول نیست؛ بلکه در بسیاری از نقاط دنیا، حماسه‌ها، به کلی از روایات اساطیری آن‌ها جدا است. ولی در بسیاری از سرزمین‌ها، به ویژه در ایران باستان، حماسه‌سرایی از اسطوره‌های خیلی کهن هند و ایرانی جدا نبوده‌اند. به عنوان مثال در «شاهنامه» و «بیوولف» حماسه و اسطوره به هم آمیخته‌اند.

منظومه «بیوولف» که امروز در دسترس ماست از شاعری گمنام است و یکی از حماسه‌های باستانی جهان و کهن‌ترین منظومه پهلوانی انگلستان به زبان انگلوساکسون یا انگلیسی باستان (old English) است و بیش از ۳۰۰۰ بیت دارد که در فاصله قرون ۶ الی ۸ پس از میلاد سروده شده است. شعرهای دیگر شاعران که از این زبان به جای مانده، به بیست و هفت هزار می‌رسد که «بیوولف» مفصل‌ترین، مهم‌ترین و کامل‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود. این داستان تنها شعر حماسی بومی یا ملی انگلیس و یکی از زیباترین یادگارهای عصری است که مدت‌ها آن را به خطا دوران تیره و تاریک اروپا می‌خواندند؛ یعنی قرون وسطی (Middle Ages) «بیوولف» منظومه‌ای است گران‌سنگ که همانند «شاهنامه» دورنمای آن جدال خیر و شر است، آئین پهلوانی را می‌سنجد، مبین ترس از ظلمت و نشانه طرز تفکر و تخیل قوم انگلوساکسون است. تاریخ احتمالی سرودن این منظومه، سده هشتم میلادی (دو قرن پیش از سرودن «شاهنامه» فردوسی) یا تقریباً ۳۰۰ سال پس از نخستین اسکان‌یابی همان قبیله‌های قوم ژرمن (ژرمنیک) در بریتانیا که شامل سه قبیله انگلو، ساکسون و جوتز (Anglo, Saxons and Jute) است که نیاکان انگلوساکسون‌ها به شمار می‌روند و از اسکاندیناوی به بریتانیا مهاجرت کرده‌اند.

این ادعا که جامعه انگلوساکسون در قرن هشتم جامعه‌ای ابتدایی و بی‌فرهنگ بود، تصویری باطل است؛ بر عکس این جامعه دارای تمدنی مسیحی و اشرافی بوده است که یکی از پادشاهان آن به نام *اوفلا* / *اومرسیا* *King Offa of Mercia* به آنجا رسید که توانست با *شارلمانی* کبیر در مقام مصالحه برآید. در آن عصر دیرهای انگلوساکسون از

مراکز علم و دانش به شمار می‌رفت و کتابخانه‌های آن پر از کتاب‌ها و رساله‌های مذهبی و غیرمذهبی بود. در واقع می‌توان گفت که «بیوولف» یادگار تمدن و فرهنگی است که مراحل از کمال را پیموده بود.

اکنون خلاصه‌ای از پی‌رنگ حماسه «بیوولف» در زیر می‌آید و پس از آن به مقایسه تطبیقی آن با «شاهنامه» پرداخته می‌شود:

«بیوولف» با شرح داستان به خاک سپردن اسکیلد Scyld بنیانگذار افسانه‌ای دودمان سلطنتی دانمارک آغاز می‌شود؛ فرزند اسکیلد، نامش هروتکار Herothgar کاخی بزرگ به نام هیورات Heorot بنا می‌کند؛ اما دیوی نیمه جانور و نیمه آدمی که گرنندل Grendel خوانده می‌شود و در مرداب به سر می‌برد، از شنیدن بانگ شادی و غلغله‌ای که آدمی‌زادگان در گنبد کاخ هیورات افکنده‌اند، به خشم می‌آید و شبانگاه به ایوان شاهی می‌تازد و سی تن از دانمارکیان را می‌کشد و دوازده سال بدین کار ادامه می‌دهد. بیوولف برادرزاده هایگلک Hygelac پادشاه گیت‌ها Geats (از قبیله‌های ساکن سوئد) از این ماجرا آگاه می‌شود و به قصد دفاع از دانمارکیان با چهارده تن از یاران خود به کشور آنان می‌رود و با گرنندل دیو نبرد می‌کند و در حین پیکار بازوی او را از بیخ می‌کند و دیو به کنام خود در کف دریاچه می‌گریزد و در آنجا جان می‌دهد. روز دیگر شهریار و شهربانو به افتخار بیوولف، بزمی برپا می‌کنند و هدیه‌های فراوان به وی می‌بخشند؛ اما نیم‌شب ماده‌دیوی که مادر گرنندل است، به خونخواهی فرزند بر کاخ‌نشینان می‌تازد و یکی از یاران وفادار پادشاه را می‌درد و با خود می‌برد. بامدادان، دانمارکیان و گیت‌ها جای پای او را دنبال می‌کنند تا به همان دریاچه‌ای که ماده دیو در ژرفنای آن آرمیده است می‌رسند. بیوولف در آب فرو می‌رود و پس از جنگ با ماده دیو، او را هلاک می‌کند. روز دیگر بیوولف و یاران‌اش دوباره پس از گرفتن هدیه‌های فراوان از شهریار آن سامان به کشور خود باز می‌گردند و پهلوان، آنچه را که ستانده بود، نثار قدم پادشاه خود می‌کند و از او پاداش‌های گرانمایه می‌گیرد. این پایان نخستین بخش است.

پس از مرگ هایگلک، پسرش در جنگ با فرانک‌ها و سوئدی‌ها، بیوولف بر تخت پادشاهی گیت‌ها می‌نشیند و پنجاه سال جهانبانی او دوام می‌آورد. در پایان عمر ناگزیر به جنگ اژدهائی می‌رود که بر سر گنجی نشسته است. در حین کارزار، شمشیر او

می‌شکند و از شراره آتش، دهان اژدها به ستوه می‌آید و سرانجام، بهاری پهلوانی که از خویشان اوست، اژدها را می‌کشد؛ اما خود نیز که زخمی جان‌گزا برداشته است، دیده از جهان فرو می‌بندد. گنج اژدها به دست مردم می‌افتد و قوم، جنازه پادشاه خود را که مظهر دلآوری، خردمندی و دادگری بوده است، به رسم روزگار طعمه شعله‌های آتش می‌کنند و پشته‌ای کوه‌وار بر فراز خاکستر او پدید می‌آورند و جنگجویان در سوگواری «بیوولف» می‌نشینند و به ستایش فضیلت‌های وی می‌پردازند. در اینجا بخش دوم منظومه «بیوولف» منظومه‌ای خام و ابتدائی است که موضوع آن کشتن دیو و اژدها است و وحدت و یکپارچگی ندارد؛ زیرا چنانکه دیدیم به دو بخش متمایز تقسیم شده است.

اما منتقدین ثابت کرده‌اند که چنین داوری‌ای درباره «بیوولف» خطا است و کشتن اژدها که در بیش‌تر منظومه‌های حماسی آمده است، در «بیوولف» دارای ارزش نمادین است. از این گذشته شیوه روایت در این منظومه به جای آنکه مانند غالب داستان‌ها مسیری مستقیم و هموار را طی کند، بر پایه «نهاد» و «بر نهاد» (تز و آنتی‌تز) قرار دارد، چنانکه منظومه با بیان مراسم تشییع جنازه آغاز و با بیان همین آئین پایان می‌یابد. هم‌چنین نخستین بخش منظومه مربوط به دوران جوانی بیوولف و بخش دوم آن درباره روزگار پیری او است. بیوولف پهلوان از جهات مختلف با رستم جهان پهلوان قابل مقایسه است. در نیرومندی و زور بازو همانند دیگر قهرمانان افسانه‌ای و حماسی جهان از دیگر آدمی‌زادگان برتر است. او نیز مانند رستم که دیو سفید و دیگر دیوان را کشت نره‌دیوی را که سال‌ها بیم و هراس در دل مردمان افکنده است، با زخمی‌کاری از پای درمی‌آورد و با ماده دیوی که مادر او است، در کف دریاچه ساعت‌ها می‌جنگد و سرانجام او را می‌کشد؛ اما همین پهلوان نامی، انسانی است فانی و به قول یکی از نقادان ویژگی انسان بودن‌اش کافی است که برای او و افراد دیگر فاجعه به بار آورد.

رستم و بیوولف هر دو به فسون دشمنانی که هر کدام را باید از مظاهر اهریمنی شمرد، رهسپار دیار نیستی می‌شوند. هرچند در مورد رستم شدت و عظمت فاجعه بیش‌تر است؛ زیرا او به نیرنگ برادر ناتنی آدمی روی اهرمن خوی خود کشته می‌شود و بیوولف بر اثر زخمی که در جنگ با اژدها برداشته است جان می‌دهد. در ضمن از دیگر ویژگی‌های قهرمانان، انجام کارهایی است که بشر عادی قادر به انجام آن نیست. در این

دو حماسه، ازدهاکشی بیوولف با کار خارق‌العاده‌ای که رستم و اسفندیار در «شاهنامه» انجام می‌دهند، قابل مقایسه است.

ویژگی مشترک دیگر میان رستم و بیوولف در جوان‌مردی آن دو نهفته است که در مقدمه بدان اشاره شد. قهرمانان حماسی پای‌بند به اصول انسانی هستند و به هر قیمتی خواستار پیروزی نیستند؛ حال آنکه نقطه مقابل قهرمانان حماسی در ضد قهرمان است که پیروزی را به هر قیمتی صحیح می‌دانند و به آن تن در می‌دهند. بیوولف نیز مانند رستم به آئین جوانمردی می‌جنگد و می‌گوید که «چون گرنندل دیو شمشیر ندارد، من با زور بازو با او پیکار می‌کنم» و چنین می‌کند و با سرپنجه آهنین، بازوی دیو یا «کت‌گول» را می‌شکند (بیوولف: بند ۱۰).

اگرچه پهلوان به دنبال پیروزی است؛ اما نام نیک برای قهرمانان حماسی از پیروزی مهم‌تر است. البته باید متذکر شد که نام نیک را نیز به هر قیمتی نمی‌خواهند. در قسمتی از حماسه «بیوولف» یکی از دانمارکی‌ها که از وی درباره نبرد با هیولاها می‌پرسد، بیولف، بدون اغراق ذکر می‌کند که ۱۱ نفر از ۱۲ هیولا را کشته؛ اما نتوانسته است آخرین را شکست دهد که نشانگر همان جمله معروف «به گیتی به از راستی هیچ نیست» می‌باشد. بیوولف چونان رستم و دیگر یلان «شاهنامه» سخت پای‌بند نام و ننگ است و بر آن است که پیروزی و چیرگی بر دشمن ارزش دست از جان شستن دارد. می‌گوید که «پایان کار مردن است؛ پس بهتر آنکه مردانه بمیریم» یا به گفته فرزانه طوس:

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم / به ناکام گردن بدو داده‌ایم

پس همان به که در جهان، نام نیک از خود به یادگار گذاریم (بیوولف: بند ۲) و این همان نکته‌ای است که در «شاهنامه» بارها به آن بر می‌خوریم.

علاوه بر همه این‌ها، ویژگی دیگر «بیوولف» که از آن اثری مسیحی می‌سازد، مبارزات وی بر اساس ارزش‌های فئودالی و نومیسیحی آن عصر است که در آن، شوالیه‌ها و ارزش‌هایی مانند فداکاری و مبارزه با دشمن تا حد مرگ وجود دارد و بیوولف نمونه بارزی از شوالیه‌ای فداکار است که تا پای جان مبارزه می‌کند. اگرچه «بیوولف» مانند «شاهنامه» به دو بخش اساطیری و تاریخی جدا از هم تقسیم نشده است؛ اما خالی از

عوامل تاریخی نیست و به عقیده منتقدان، همین عوامل تاریخی عمق حقیقت‌نمایی بیش‌تری به منظومه بخشیده است. این همان «نکته باریک‌تر ز موی» است که در مورد «شاهنامه» مصداق دارد و می‌توان گفت که بخش تاریخی حماسه مردم ایران بر خلاف نظر کوتاه‌بینان به غنا و ژرفنای «شاهنامه» افزوده است.

یکی از مختصات «شاهنامه» اشتغال آن بر پندها و اندرزهای فراوانی است که از زبان پادشاهان و بزرگان یاد شده است. در «بیوولف» نیز پندهایی از قول پادشاهان آمده است که بی‌شباهت به اندرزهای شاهان «شاهنامه» نیست (بند ۲۵). هم‌چنین در این حماسه مانند «شاهنامه» از مطالبی مانند وصف بزم‌های شاهانه (بند ۳۲) و مبادله تحفه‌ها و هدیه‌ها بین پادشاه و پهلوانان (بندهای ۱۸ و ۳۱) یاد شده است.

نقش زن در شاهنامه و بیوولف

نکته دیگری که می‌بایست در بررسی تطبیقی «شاهنامه» و «بیوولف» مورد توجه قرار گیرد، این است که در این حماسه‌ها زنان نقش اساسی، ولی متفاوت دارند؛ آنچه در نگاه اول درباره نقش زن به ذهن می‌آید، یادآور صحنه‌هایی از «شاهنامه» است که احساسات لطیف و عاشقانه در آن‌ها به حد کافی برجسته است؛ مثل عشق زال و رودابه، بیژن و منیژه و از این قبیل. اما نقش زن در «شاهنامه» بسیار پررنگ‌تر از این است. نگاهی به این گنج کهن که فردوسی بزرگوار با رنجی سخت برای ما ارمغان آورده است، دیدگاه نیاکان ما را پیرامون زن و جنسی که نیمی از مردم را می‌سازد، به ما می‌نماید. در کتاب جاذبه‌های فکری فردوسی از دکتر/احمد رنجبر مطالب مفصلی درباره جایگاه زن در «شاهنامه» آمده است که با توجه به محدودیت موجود در مقاله، به اختصار به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود. به گفته وی در «شاهنامه» فردوسی نزدیک به «۲۰ زن نقش‌آفرینی کرده‌اند که البته بیش‌تر آن‌ها در دوره پهلوانی می‌زیند. به درستی می‌توان گفت که در هیچ کتاب دیگری در ادب کهن ایرانی تا بدین پایه زنان خردمند و ستوده وجود ندارند و هیچ سخن‌گویی اینگونه زنان را نستوده است».

وی در صحبت از جایگاه زن در «شاهنامه» که نشانگر فرهنگ آن روزگار است، می‌گوید: «فردوسی در جای جای «شاهنامه» از دلاوری‌ها و هوشیاری زنان، به‌ویژه زنان ایران، سخن به میان آورده است و آنان را هم‌پای مردان وارد اجتماع نموده، مقام و

منزلتی والا به زن بخشیده و این گروه از افراد جامعه را از نظر عقل و هوشیاری بسیار زیبا توصیف کرده است.»

ز پاکی و از پارسایی زن که هم غم‌گسار است هم رایزن

این نشان از بزرگی و عظمتی است که فردوسی برای زنان قائل است، همان زنی که چون پارسا و پاک بود و دارای عفت و عصمت، از مردان تکاور و وزرا و رهبران هوشمند و مردان خردمند، برتر و بالا تر جلوه می‌کند. یکی از نکات بسیار جالبی که در اشعار حکیم می‌توان یافت، اظهار وفاداری کامل زن است. زن به عنوان موجودی وفادار و فداکار معرفی شده است؛ به گونه‌ای که در بسیاری موارد وجود خود را فدای مردان نموده تا حفاظت و نگهداری آنان را تضمین نمایند:

بدو گفت رای تو ای شیرزن درفشان کند دوده و انجمن
بدو گفت هر کس که بانو تویی به ایران و چین، پشت و بازو تویی
نجنباندت کوه آهن ز جای یلان را به مردی تویی رهنمای
ز مرد خردمند بیدارتر ز دستور داننده هوشیارتر
همه کهتران ایم و فرمان تو راست بدین آرزو، رای و پیمان تو راست

پس زن در «شاهنامه» فردوسی، راهنمای مردان جنگاور است. او می‌تواند خردمندتر از مردان، هوشیارتر از فرمانروایان و زیرک‌تر از آنان باشد. این است که مردان در برابرش زانو می‌زنند و خود را کم‌تر از او می‌دانند و تصور نمی‌شود که فردوسی، همان‌گونه که رسم سرایندگان حماسه است، برای اغراق و جلب توجه بیش‌تر هر کوچکی را بزرگ کرده باشد. در تاریخ هم بسیاری از حوادث شیرین و تلخ وجود دارد که در پشت پرده آن حوادث، حضور زن یا زنان خودنمایی می‌کند. فردوسی هم چنین زن را کم‌تر از مرد و دختر را کم‌تر از پسر نمی‌داند. چنانکه می‌سراید:

چو فرزند را باشد آیین و فر گرامی به دل بر چه ماده، چه نر

و:

چو ناسفته گوهر سه دخترش بود نبودش پسر، دختر افسرش بود

به گفته وی، زن «شاهنامه» در زمان سختی و نیاز می‌اندیشد و بهترین راه را بر می‌گزیند. همان‌گونه که فرانک پس از کشته شدن آبتین به دست سربازان ضحاک

فریدون را بر می‌دارد و راهی را برای نجات‌اش پیدا می‌کند تا او خوراک ماران دوش ضحاک نشود. سپس، پسر را پیش آن مرد زنهاردار پنهان می‌کند تا از دست ضحاکیان جان به در برد.

به هر حال در «شاهنامه» فردوسی اشعاری وجود دارد که از زنان تعریف و تمجید کرده و اشعاری نیز وجود دارد که زنان را موجوداتی پایین‌تر از مردان نشان داده، که بعضی از افراد ابیاتی از این قبیل مانند «زن و اژدها هر دو در خاک به» را در راستای تخریب چهره زن در «شاهنامه» نقل می‌کنند که نمی‌تواند منعکس‌کننده دید کلی و نگاه فرهنگ ایرانی به زن باشد؛ زیرا در چنین ابیات جسته و گریخته‌ای که خارج از موضوع نقل می‌شوند، دلیل کافی بر اثبات این چنین ادعاهایی وجود ندارد. ابیاتی از این قبیل که در آثار بسیاری از شاعران وجود دارند، همان‌گونه که در «لیلی و مجنون» می‌خوانیم که:

بسیار جفای زن کشیدند در هیچ زنی وفا ندیدند

می‌بایست قبل از قضاوت، به موقعیتی که بیت در آن ذکر شده و مناسبت آن که منصرف کردن مجنون از سر به بیابان نهادن و متقاعد کردن وی برای تفکر منطقی است رجوع شود. نتیجه اینکه چنین ابیاتی منعکس‌کننده دیدگاه کلی نیستند. صرف نظر از تضادهایی که در گفتار فردوسی درباره شأن و منزلت زن وجود دارد که خواننده را دچار بلا تکلیفی می‌کند، می‌توان به گوشه‌ای از فرهنگ زمانه او درباره باورهای مردم نسبت به زنان دست یافت.

روابط عاشقانه در «شاهنامه»، در حدود و حریم جامعه‌پسند و کاملاً اخلاقی شکل می‌گیرند و هرگز فراتر از مرز اخلاق و حجب و حیا نمی‌روند و این امر در دیگر کتب حماسی به ندرت به چشم می‌خورد. دکتر شمیس در کتاب «انواع ادبی» خود در باب ویژگی‌های حماسه می‌گوید: «ایزدبانویی، عاشق قهرمان حماسه می‌شود؛ اما قهرمان به عشق او واقعی نمی‌نهد». با این همه به نظر می‌رسد که حماسه «بیوولف» از نظر نگاه به زن، با این دیدگاه متفاوت است. نگاه «بیوولف» به زن دو نگاه کاملاً متفاوت است؛ در یک نگاه، زن اغواگر جوان جویای قدرت و دیو صفتی است که جز شیطان نام دیگری نمی‌توان برای آن جست. اینکه تنها در قبال دل بستن به شیطان تو را به همه جا

می‌رساند، اینکه اگر تنها او را دوست بداری، تو را صاحب همه چیز می‌کند، پیشنهاد اغواکننده‌ای از طرف یک «زن زیباروی» که مرد جوان را از امتناع باز می‌دارد. وقتی بیوولف در زمان پیری با یکی از سربازان دشمن که وی را به مبارزه می‌طلبد صحبت می‌کند؛ با حسرت این جمله را به زبان می‌آورد که او در جوانی، هنگامی که با اهریمن هم‌آغوش شد، زندگی را بدرود گفت. در لایه‌های شخصیتی بیوولف، نوعی مردانگی و حمیت دیده می‌شود که با بالارفتن سن او و فروکش کردن شهوت قدرت و زن، رگه‌هایش دیده می‌شود. علاقه‌مندی به خانواده و حس دفاع از محدوده تحت امر و فداکاری او در دفاع از همسرش، همه نشان از این حقیقت دارد که پختگی او بر شهوت‌اش غلبه کرده است. این که بیوولف نیز همان فریبی را خورد که حاکم قبلی در دوران جوانی اسیر آن شد. اینکه تنها با «نیت شیطانی» روح خود را به زنی اهریمن صفت فروخت. همین که با «عشق به شیطان به همه جا می‌رسی».

از طرف دیگر با نگاهی به همسر بیوولف و حاکم قبلی، شخصیتی کاملاً متفاوت به چشم می‌خورد. وی نماد زنی پاک است که شخصیت «آسیه» را فرا یاد می‌آورد. زنی که هر چند از خیانت همسرش آگاه است؛ اما باز همراه اوست. نمادهای دینی در داستان مورد توجه است. اعتقاد به چند خدا که هر کدام در یک سرزمین برای مردمانش معنی دارد، نماد شرک و پریشانی افکار و افواه مردمان است. اینکه حاکم می‌بیند «کدام‌یک از خداها» دست‌آویز بهتری برای امیال سلطه‌طلبانه اوست، شرک حاکم و بی‌اعتقادی به خدا را به زیبایی نمایش می‌دهد. وجود افرادی که حامل پیام از طرف شیطان برای حاکمان هستند، نکته‌ای دیگر است که باید مورد توجه قرار گیرد.

هویت دینی این افراد به طور دقیق مشخص نیست. شیطانی بودن یا مسیحی بودن این پیک‌ها در هاله‌ای از ابهام است. اینکه شیطان «شیپور طلایی» را که همان نماد پادشاهی است، امانت نگه می‌دارد، نکته‌ای ظریف است. این نماد تا وقتی که عشق شیطان در قلب بیوولف بود، در اختیار شیطان قرار داشت. وقتی که بیوولف به همسرش عشق واقعی پیدا کرد؛ شیطان نیز نماد سلطنت را به او برگرداند و قدرت کاذب بیوولف تمام شد. هر بار که حاکم می‌میرد، شیطان مؤنث به اغوای نفر بعدی می‌پردازد؛ در پایان داستان بعد از کشته شدن بیوولف، می‌توان اغواگری شیطان برای سردار سپاه بیوولف را

دید. آنجا که شیطان بعد از نابود کردن بندگان اش آن‌ها را رها می‌کند و افراد جدید را به بند می‌کشد.

نقش دین در شاهنامه و بیوولف

دین و ویژگی‌های دینی در «شاهنامه» امری تازه نیست که نیاز به پژوهش عمیق داشته باشد. وجود جنبه‌های اسلامی به خصوص، اعتقاد به قضای الهی که بارها از آن تحت عناوین مختلف مانند چرخ بلند زمانه و کلماتی از این قبیل علاوه بر ابیات «شاهنامه» به خصوص ابیات آغازین مانند:

بنام خداوند جان آفرین	حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند جان و خرد	کزین بر تر اندیشه بر نگذرد

و ابیاتی از این قبیل نشانگر توجه و اعتقاد فردوسی به خداوند یکتاست؛ حال آنکه طبق نظر متخصصین نقد ادبی معمولاً حماسه‌ها از خداوندان اساطیری استفاده می‌کنند. به عنوان مثال دکتر سیروس شمیسا در «انواع ادبی» در مورد ویژگی‌های حماسه می‌گوید: «گاهی گروهی از خدایان طرفدار یک قهرمان و گروهی طرفدار قهرمان دیگرند و در حقیقت نبرد و قهرمان نبرد خدایان با یکدیگر است» (ص ۵۰). اما جالب این است که «بیوولف» نیز مانند «شاهنامه» که از عناصر اسلامی استفاده کرده است، از عناصر مسیحی و عناصر ادبیات کفر که ویژه انگلوساکسون‌هاست، مدد جسته است. همان‌گونه که در مورد زن در «بیوولف» ذکر شد در این اثر ضمن دو نگاه متفاوت به زن دو نگاه متفاوت به دین را نیز می‌توان دید. حال آنکه هیچ‌کدام از دو اثر، حماسه دینی نیستند. علاوه بر عناصر اسلامی در «شاهنامه» از آیین زرتشتی نیز سخن به میان آمده است. همان‌گونه که ذکر شد، «شاهنامه» بازتاب ابعاد مختلف فرهنگ و حتی تاریخ ایران است. بنا به شهادت «شاهنامه» ظهور زردشت و آیین او در قلمرو ایران زمین در عهد پادشاهی گشتاسب صورت پذیرفت. زردشت خود به دربار آمد و پیغمبری خویش را در حضور شاه کشور رسماً اعلام داشت:

به شاه جهان گفت پیغمبرم	تو را سوی یزدان همی رهبرم
زگوینده پذیر به دین اوی	بیاموز از راه و آیین اوی

بیاموز آیین دین بهی که بی دین نه خوب است شاهنشاهی زردشت به قبول و تأیید قهرمانان «شاهنامه» مردی روشن‌روان، دانشمند، سخن‌گوی ماهر، دانا و داننده، با رأی و تدبیر، کلید‌گشایش راز و نیازها و در مجموع مظهر همه نکویی‌ها است. او آبادگر و ایجادگر است، کتاب دارد یعنی پیغمبر صاحب کتاب است، خداوند مقام و منزلت، حرمت و ارجمندی است. وی نه با امر و فرمان، معجزه‌ها و یا وسیله دیگر بلکه مستقیماً در امور دینی و فرهنگی و کارهای هر روزه زندگی، فعالانه شرکت می‌کند. بخل، حسد، کینه و ناراستی و ناراست اندیشی در وجود شریف او، در تعلیمات او و مشورت‌های او نیست.

از این جهت هم مظهر پاکی و پاکیزگی، خرد و خردمندی، عقل ذکاوت‌زلی، نمونه کامل عبرت و پیروی است. میان همه محترمان و ارجمندان «شاهنامه» تابناک‌ترین چهره زردشت است. بنا بر شهادت «شاهنامه» پادشاه کشور گشتاسپ، آیین پیغمبر زرتشت را که در نهاد آن منافع انسان، هدف‌های والای آن نهان بود پذیرفت. در این وضع چگونه پذیرفتن این دین را از جانب گشتاسپ روشن نیست و شاید حقیقت همان اشارت فوق باشد. با توجه به گفته‌های فوق به نظر می‌رسد در «شاهنامه» علاوه بر شرح چگونگی پذیرش آیین زرتشتی در ایران، نظر مساعدی نسبت به زرتشت وجود دارد. علاوه بر این به نظر می‌رسد، آزادی بیان و مشورت در اداره امور حکومتی که نوعی مجلس یا پارلمان می‌باشد نیز در این دوره وجود داشته است.

در سلسله قصه‌ها، افسانه‌ها و نقل و روایات زیادی در «شاهنامه» زردشت و عقاید او چون رهبر معنوی پیغمبر نیک‌رای و نیکو‌تدبیر یادآوری می‌شود. در همه گفتارهایی که به این موضوع مستقیم و یا غیر مستقیم ارتباط دارد، چهره تابناک زرتشت با همه خصلت‌های حسنه، عقل و خرد، ذکاوت و نبوغ ازلی‌اش به خوبی معلوم می‌گردد. به آموزه‌های زرتشت به خیر و خوبی، آبادی، وطن‌پرستی، دوستی و رفاقت، وحدت و همدلی نگریسته شده که هدف اصلی او تربیت معنوی انسان، شناخت و کار بستن عدل و عدالت، مساوات و یگانگی تام کشور می‌باشد. بعضی نکات این تعلیمات و شخصیت خود پیغمبر زردشت در نظم کلاسیک ما نقش معلومی داشته و از نفوذ و محبوبیت آن درک می‌شود.

همان گونه که قبلاً ذکر شد، بیوولف به عقیده بعضی از صاحب نظران مانند حضرت مسیح برای کمک به مردم جان خود را فدا می کند. هرچند برخی از منتقدین «بیوولف» را اثری مسیحی می نامند و برخی دیگر آن را اصولاً متعلق به قبل از مسیحی شدن انگلستان می دانند که راهبان در بازنویسی، آن ها را در پس زمینه مذهبی شکل داده اند. پس از مجازات مادر گرنندل، بیوولف که ظاهراً برای کشتن مادر گرنندل بود؛ اما او با سر گرنندل بیرون آمد نه سر مادرش. بیوولف می گوید که مادر گرنندل را کشته است، ولی ما فقط حرف های او را می شنویم. دلیلی که نشان دهد او مادر گرنندل را کشته کجاست؟ برای من روشن شد که بیوولف طعمه همان فریب هایی شده است که حدس می زدیم برای راتگار رخ داده اند: وسوسه های یک زن. او با شیطان پیمان بسته بود. در نیمه دوم منظومه، بعد از این که بیوولف پادشاه می شود، یک اژدها به او و قلمروی سلطنت اش حمله می کند. من نمی توانستم درک کنم که چطور این چیز در داستان می گنجد. وقتی نیل دید ممکن است اژدها پسر بیوولف باشد که اکنون به سراغ او آمده، قضیه تا حدودی آشکار شد (ص ۳۷۹).

با توجه به گفته فوق می توان «بیوولف» را اثری مسیحی یا به عبارت دیگر، داستانی تعلیمی شبیه یکی از داستان های انجیل دانست. مادر گرنندل مخلوق خطرناک و اغواگری است که با ضعف مردان در برابر برتری شیطانی خودش بازی می کند. عناصری از این قبیل علاوه بر اعتقاد به سرنوشت محتوم و توکل به خداوند، از وی عنصری مسیحی می سازد. به علاوه بیوولف از مردم می خواهد که پس از مرگ اش برای وی بارگاهی بسازند که از این نظر نیز می توان گفت که وی به جاودانگی اعتقاد دارد که یک عنصر مسیحی است و از وی فردی مانند قدیسان می سازد که در آن اتکا به خداوند مشهود است. بید قدیس (Bede) در کتاب «تاریخ کلیسای ملت انگلستان» نیز به این نکته اشاره کرده است.

نتیجه بحث

حماسه های «شاهنامه» و «بیوولف»، حماسه هایی پهلوانی هستند؛ زیرا در هر دو حماسه از زندگی پهلوانان سخن رفته است. حماسه پهلوانی ممکن است جنبه اساطیری

داشته باشد، مثل زندگی رستم در «شاهنامه» و زندگی بیوولف. قهرمانان هیچ‌کدام از دو اثر «بیوولف» و «شاهنامه»، دارای واقعیت تاریخی نیستند. در زمینه قهرمان، رستم و خانواده‌اش یکی دیگر از مظاهر اسطوره و افسانه در ادبیات ایران و در «شاهنامه» فردوسی هستند که معادل آن‌ها در «بیوولف» شخص بیوولف است که مانند رستم از خوان‌های متفاوت می‌گذرد و در آخرین مرحله به شناخت می‌رسد. در حماسه، قهرمانان، هر یک به مثابه شخصیت و کارکردشان به سوی ماجراهایی کشانده می‌شوند که در سرزمینی بیگانه در انتظار آن‌هاست.

مثلاً رستم به سمنگان می‌رود و از پیوندش با تهمینه، سهراب زاده می‌شود. سفر رستم به سمنگان تقدیر خود اوست که پهلوان اصلی حماسه است و وضعیت او را در رویارویی با دشواری‌هایی که در زندگی فردی و حماسی‌اش مطرح است بازگو می‌کند. از طرف دیگر بیوولف به دانمارک می‌رود و زندگی وی همانند رستم است که از خوان‌های متعددی می‌گذرد و دارای فراز و نشیب‌های فراوانی است. ضمن این فراز و نشیب‌ها که کهن‌الگوی سفر می‌تواند نامی مناسب برای آن‌ها باشد، شخصیت به خودشناسی دست می‌یابد.

از نکات مهم دیگر، نقش زن در «شاهنامه» و «بیوولف» است. نتیجه بررسی شخصیت زن در «شاهنامه» به ما می‌گوید که ویژگی‌های ذکرشده، نشان از بزرگی و عظمتی است که فردوسی برای زنان قائل است، همان زنی که چون پارسا و پاک باشد و دارای عفت و عصمت، از مردان تکاور، وزرا، رهبران هوشمند و مردان خردمند برتر و بالاتر جلوه می‌کند. یکی از نکات بسیار جالبی که در اشعار حکیم می‌توان یافت، اظهار وفاداری کامل زن است، زن به عنوان موجودی وفادار و فداکار معرفی شده است، به گونه‌ای که در موارد بسیاری، وجود خود را فدای مردان نموده تا حفاظت و نگهداری آنان را تضمین نماید. البته بعضی از افراد ابیات دیگری مانند «زن و اژدها هر دو در خاک به» را در راستای تخریب چهره زن در «شاهنامه» نقل می‌کنند که نمی‌تواند منعکس‌کننده دید کلی و نگاه فرهنگ ایرانی به زن باشد؛ زیرا در چنین ابیات جسته و گریخته‌ای که خارج از موضوع نقل می‌شود، دلیل کافی برای اثبات این چنین ادعاهایی وجود ندارد. پس زن مورد بحث فردوسی، راهنمای مردان جنگاور است، او می‌تواند

خردمندتر از مردان باشد، و هوشیارتر از فرمانروایان و زیرک‌تر از آنان. این است که مردان در برابرش زانو می‌زنند و خود را کم‌تر از او می‌دانند؛ اما زن در «بیوولف» نقشی دوگانه دارد. نگاه بیوولف به زن دو نگاه کاملاً متفاوت است. در یک نگاه، زن اغواگر جوان جویای قدرت و دیو صفت است که جز شیطان نام دیگری نمی‌توان برای آن جست؛ اما در سیر تکامل شخصیتی بیوولف، نوعی مردانگی و حمیت دیده می‌شود که با بالارفتن سن او و فروکش کردن شهوت قدرت و زن، بیش‌تر خود را نشان می‌دهد. بنابراین، نگاه دومی درباره زن در «بیوولف» شکل می‌گیرد که با نگاهی به همسر بیوولف و حاکم قبلی، شخصیت متفاوت زن به چشم می‌خورد. وی نماد زنی پاک است که شخصیت «آسیه» را فرا یاد می‌آورد. زنی که هرچند از خیانت همسرش آگاه است؛ اما باز همراه اوست.. این که شیطان «شیپور طلایی» همان نماد پادشاهی را امانت نگه می‌دارد، نکته‌ای ظریف است. این نماد تا وقتی که عشق شیطان در قلب بیوولف بود، در اختیار شیطان قرار داشت؛ اما وقتی بیوولف به همسرش عشق واقعی پیدا کرد، شیطان نیز نماد سلطنت را به او برگرداند و قدرت کاذب بیوولف تمام شد.

کتابنامه

- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: انتشارات آگاه.
- بهار، مهرداد. ۱۳۸۱. *از اسطوره تا تاریخ*، چاپ سوم، تهران: نشر چشمه.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۳. *انواع ادبی*، چاپ دهم، تهران: انتشارات فردوس.
- فروم، اریک. ۱۳۸۰. *زبان از یاد رفته*، ترجمه دکتر ابراهیم امانت، چاپ هفتم، تهران: انتشارات فیروزه.
- کزازی، جلال‌الدین. ۱۳۷۶. *رؤیا، حماسه، اسطوره*، تهران: نشر مرکز.
- مختاری، محمد. ۱۳۷۹. *اسطوره زال*، تهران: انتشارات توس.
- یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۷۳. *انسان و سمبل‌هایش*، ترجمه دکتر محمود سلطانیه، تهران: نشر مرکز.

منابع لاتین

- Carlyle, Thomas. (1993) *The Norton Anthology of English Literature*, New York: W. W. Norton & Company.
- Gamen, Jones. (1980) *Literary Biography*, W. W. Norton & Company, New York.
- Slipp, Samuel. (1963) *The Freudian Mystique: Freud, Women, and Feminism*. New York University Press.

